

رویکرد نوسلفی و از بین بردن ظرفیت تمدنی فقه سیاسی اهل سنت

سید محمدهادی پیشوایی*
دانشجوی دکتری موسسه آموزشی و پژوهشی
امام خمینی (ره)

چکیده

نظام سیاسی و قوانین اداره جامعه یکی از مهم‌ترین بخش‌های هر تمدن می‌باشد. در تمدن نوین اسلامی هم فقه سیاسی به‌عنوان بخش شریعت‌شناسی سیاست در اسلام به همراه فلسفه، عرفان و کلام و علوم تجربی سیاسی جوامع اسلامی ارکان شکل‌دهنده به این بخش از تمدن می‌باشند. در تمدن اسلامی فقه سیاسی اهل سنت به خاطر نوعی نگاه پسینی به مشروعیت و سایه‌نشینی قدرت و آزاد گذاشتن عقل تدبیری، عملاً نقش خود را در طراحی نظام قدرت کم‌رنگ کرده، و در مقابل عامل مهمی در استقرار، ثبات و اداره نظام خلافت و حکومت‌های وابسته به آن بوده است. اما مسئله مهم در بحث تمدن نوین اسلامی، بحث طراحی نظام سیاسی مطلوب آن بوده، که متأسفانه هنوز در فضای سنتی اهل سنت، اراده جدی برای طراحی چنین ساختاری وجود ندارد. اما در مقابل، جریان نوسلفی با تغییر رویکرد فقه سیاسی اهل سنت از حالت پسینی بودن، به پیشینی بودن و تأکید بر بازطراحی نظام خلافت به‌نوعی نظام فقه سیاسی اهل سنت را وارد این عرصه کرده‌اند. زیرا به اعتقاد آنان فقه سیاسی گذشته اهل سنت، به خاطر مشکلاتی فاقد توانایی لازم برای حل چنین مسئله‌ای بوده و نیازمند اصلاح می‌باشد. اما متأسفانه اصلاحات آنان به جای حل مشکل، عملاً سبب مضاعف شدن مشکلات فقه سیاسی اهل سنت شده است. علی‌الخصوص اصلاحات! عجیب گروه‌های تکفیری، نقش تخریبی بسیار خطرناکی برای جوامع اسلامی ایجاد کرده است. از این رو شناخت ظرفیت‌های تمدنی فقه سیاسی اهل سنت از سویی و از آن مهم‌تر شناخت اصلاحات نوسلفی در این نظام فقهی، تأثیر بسیاری بر نحوه تعامل با اهل سنت در طراحی تمدن نوین اسلامی خواهد داشت.

واژگان کلیدی: نوسلفیه، تمدن نوین اسلامی، فقه سیاسی، ظرفیت تمدنی، تکفیر.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۸/۱۳

* (نویسنده مسئول: cmhp110@yahoo.com)

مقدمه

مذهب اهل سنت به‌عنوان مذهب اکثریت مسلمانان، نقش مهمی در ساخت تمدن اسلامی داشته است. طبیعتاً فقه سیاسی آن به‌عنوان یکی از کاربردی‌ترین دانش‌ها در عرصه اداره دولت‌های بزرگ این تمدن، نقش مهمی در ساختار سیاسی و اداره جوامع آن داشته است. فقه سیاسی اهل سنت، از دیرباز تلاش کرده است که جامعه اسلامی بر محوریت قدرت خلفا و سلاطین اسلامی دارای ثبات، آرامش و امنیت بوده و به تبع احکام اسلامی را هم اجرا نماید. هرچند این فقه به خاطر تأکید بیش‌ازحد بر اطاعت از حاکمان جور، مانع از نقدهای مؤثر علما و جامعه دینی به‌نظام قدرت شده و از این رو در رهبری اعتراضات و تحولات سیاسی نقش چندانی نداشته است، اما یقیناً همین فقه نقش بسیار مهمی در ثبات این حکومت‌ها ایفا کرده است. تمدن اسلامی که حاصل قرن‌ها حرکت جوامع اسلامی در این چارچوب بوده، و تحت تأثیر دیگر عوامل فراز و فرودها و تحولات سیاسی بسیاری را تجربه کرده است. اما این سیاست دینی در دوران معاصر با شکست‌های مکرر حکومت‌های اسلامی در برابر استعمار غرب دچار نوعی بحران فراگیر شد. علی‌الخصوص با سقوط نظام خلافت و پذیرش نظام‌های سیاسی سکولار و غربی توسط اکثر کشورهای اسلامی این بحران نمایان‌تر شد. اما علی‌رغم تمام ادعاهای این نظام‌ها، جوامع اسلامی نتوانستند به رشد مطلوب رسیده و همین امر سبب بدبینی این جوامع به این نظام‌های سیاسی شد. در چنین فضایی در برابر روند اسلام‌گریز و گاه اسلام‌ستیز جریان‌های غرب‌گرا، بسیاری از مسلمانان با رویکردهای مختلف سعی کردند که معارف و احکام اسلامی را دوباره به عرصه جامعه آورده و نظام سیاسی اسلامی را احیاء نمایند. یکی از مهم‌ترین جریان‌هایی که سعی کرده است که با بازتعریف اسلام و با تکیه بر تمدن اسلامی در برابر این موج غرب‌گرایی بایستد، جریان نوسلفیه می‌باشد. سیدجمال‌الدین اسدآبادی به‌عنوان شخصیتی پیشرو در این جریان، با ندای «الاسلام هو الحل» مدعی شد که تنها راه پیشرفت دوباره امت اسلامی بازگشت به اسلام است. او اسلام را مهم‌ترین عامل تمدن‌سازی عنوان کرد. او اسلام موجود در جوامع اسلامی را، اسلام اسمی، خرافه‌زده و ضد تمدن خوانده، که برای بازگشت به اسلام واقعی تمدن‌ساز، نیازمند اصلاحات جدی در همه عرصه‌ها و علی‌الخصوص عرصه سیاست می‌باشد. او و مریدانش سعی کردند که سنت فقه سیاسی اسلام را از خرافات موجود زدوده و نظام سیاسی مترقی‌ای طراحی نمایند که بار دیگر امت و تمدن اسلامی را به اوج شکوه خویش بازگرداند. حاصل تلاش آنان

ارائه نظام سیاسی دینی بود که مدعی بودند محاسن مدرنیته را در ذیل نظام خلافت راشده دارا می‌باشد. اما نقایص این الگوی حکومتی جدی‌تر از آن بود، که در دنیای جدید قابلیت اجرا داشته باشد. از این رو آنان از سویی با شدت و حرارت نظام فقه سیاسی موجود اهل سنت و حکومت‌های سکولار آن را رد کرده و از سویی، توانایی ارائه نظام بدیل را نداشته‌اند. این راندن سنت و جاماندن از مدرنیته دینی سبب نوعی بحران فکری و سیاسی در آنان شده است. بحرانی که حاصل آن اعتراض مداوم به نظام‌های موجود و شکست زود هنگام بعد از پیروزی می‌باشد. که آخرین نمونه آن، شکست انقلاب مصر می‌باشد. و البته این اعتراضات در بسیاری از اوقات با ساختارشکنی و مبارزه مسلحانه هم همراه شده و از درون آن سنت تکفیری‌های جهادی چون القاعده و داعش سربرآورده است. از این رو شناخت ظرفیت‌های فقه سیاسی اهل سنت و علی‌الخصوص تأثیر اصلاحات جریان نوسلفی بر آن نوع جهت‌گیری و برنامه‌ریزی در تعامل با اهل سنت بسیار مهم خواهد بود. با توجه به گستردگی ابعاد تمدنی فقه سیاسی اهل سنت، در این مقاله سعی شده است که به بعضی از نقاط قوت فقه سیاسی اهل سنت که به وسیله اندیشه سلفی و نوسلفی تخریب می‌شود بیشتر تأکید شود.

الف. مفاهیم

تمدن

با توجه به مؤلفه‌های مختلف تمدن، تعاریف مختلفی برای آن ارائه شده است. شاید بتوان ماحصل آن‌ها را چنین ارائه کرد: «وضعیت ایمن، پویا و بالنده که در آن ابعاد مختلف حیات بشری اعم از فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی، هنری و مادی - ابزاری، شکوفا می‌شود و انسان‌ها در هر یک از این زمینه‌ها دست به تولید و خلاقیت می‌زنند. هر تمدن حاصل همکاری عمیق بین نظامات مختلف یک جامعه است. نظاماتی مانند نظام سیاسی، اقتصادی، آموزشی، دینی - فرهنگی، نظامی و .. می‌باشد.» (مظاهری، ۱۳۹۳، ص ۱۳۲)

ظرفیت تمدنی

مقصود از ظرفیت تمدنی، استعداد و توانایی هر کدام از نظامات و بخش‌های آن برای ساخت و بقای یک تمدن است. طبیعتاً اگر بخشی از این نظامات فاقد توانایی لازم برای همکاری با مجموعه نظامات باشد، یا بدتر از آن سبب درهم‌ریختگی نظامات موجود در تمدن شود، در واقع ظرفیت‌های آن

بخش را در ایجاد تمدن از بین برده و عملاً به عنوان یک مانع برای شکل‌گیری یا پویایی و بالندگی یک تمدن تبدیل شده است.

فقه سیاسی

واژه فقه سیاسی، گاه از آن تلقی عام شده و از آن فقه امور سیاسی تلقی می‌شود. در نتیجه همه مباحث سیاسی فقه، نظیر مباحث عام جهاد، سیاست داخلی و سیاست خارجی و ... را شامل می‌شود. (ابوالفضل شکوری، ۱۳۷۷، ص ۵۶) اما در یک اصطلاح تخصصی‌تر، مراد از فقه سیاسی «بخشی از شریعت اسلامی که با حقوق اساسی همپوشانی پیدا می‌کند. یعنی قوانین عام نظام سیاسی و چگونگی اداره کلان آن را بر اساس احکام اسلامی بیان می‌نماید.» (عمید زنجانی، ۱۳۶۷، ص ۴۱) در این مقاله، مقصود اصطلاح دوم بوده و از این رو مباحث خرد سیاسی به فقه‌های تخصصی نظیر فقه جهاد، فقه سیاست داخلی، روابط خارجی و ... واگذار می‌شود.

سلفیه

سلفی‌گری یکی از رویکردهای کلی دین‌فهمی در میان اهل سنت است، که بر قداست مسلمانان صدر اسلام و فهم آنان و میراث علمی و دینی آنان تأکید دارد. لازمه چنین رویکردی در بعد دینی، به نوعی اعتقاد به اعلمیت و اقرب به واقع بودن سنت برجای مانده از آنان نسبت به دیگر عالمان تاریخ اسلام و علمای معاصر دارد. (سبحانی، ۱۳۸۰، ص ۱۲) این رویکرد به عنوان رویکردی کم رونق در میان بخش کوچکی از حنابله وجود داشته است. (فرمانیان، ۱۳۹۴، ص ۳۷) به گونه‌ای که حنابله و اهل حدیث کوچک‌ترین مذهب فقهی در جهان اهل سنت محسوب می‌شوند. در قرن هفتم، ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم با احیاء دوباره این اندیشه تا حدودی آن را نظام‌مند کرده و تبدیل به یک مکتب فقهی-کلامی در حاشیه مذهب حنبلی نموده و عملاً سلفیه معنای جدیدی پیدا کرده و بر اتباع ابن تیمیه اطلاق شد. (پاکتچی، ۱۳۹۰، ص ۳۲۱) هرچند جهان اهل سنت باز به این اندیشه روی خوش نشان نداده و به کنج انزوا خزید، اما در قرن دوازدهم بار دیگر محمد بن عبدالوهاب با همکاری آل سعود مکتب ابن تیمیه را احیاء کرده و این بار آن را در کشور عربستان و بعضی از مناطق دیگر جهان اسلام به قدرت رساندند.

نوسلفیه

در عرض مذهب سلفیه، به‌عنوان یک جریان دیرپای فکری در جهان اسلام، یک مکتب جدید فکری به وجود آمد که آنان هم مدعی تبعیت از سلف صالح بودند. سیدجمال و عبده، به‌عنوان بنیانگذاران این مکتب، دوران باشکوه تمدن اسلامی را در قرون اولیه یادآور شده، و آن را میراث سلف صالح نامیدند. آنان با تأکید بر عظمت این دوران باشکوه، راه نجات تمدن اسلامی را از وضعیت عقب‌ماندگی فعلی، بازگشت به سنت فکری سیاسی دوران قبل یا همان عصر سلف صالح دانستند. آنان میراث اندیشه‌ای موجود اسلامی را خرافه زده و ناکارآمد تلقی کرده و خواستار اصلاح آن بر اساس اندیشه‌های سلف صالح شدند. ازجمله خواستار اصلاحات بسیاری در نظام فقه سیاسی اهل سنت شدند. رویکردی که تا حدودی با رویکرد سلفیه سنتی هم‌جهت شده اما از جهات مختلفی با آن متفاوت بود. با توجه به تفاوت‌های این دو جریان سلفی‌گرا، بسیاری از محققان این جریان را «سلفیه اصلاحی» یا «نوسلفیه» نامیده‌اند. (سبحانی، ۱۳۹۲، ص ۹) و (فرمانیان، ۱۳۹۰، ص ۱۰۶) مهم‌ترین منادی این جریان را باید اخوان المسلمین و گروه‌های سیاسی و جهادی همسو با آن دانست.

ب. ظرفیت‌ها و چالش‌های فقه سیاسی اهل سنت در گذشته تمدن اسلامی

فقه اهل سنت به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین منابع نظام‌مند کردن نظام سیاسی و قوانین سامان دهنده به این نظام در تمدن اسلامی، نقش مهمی در این تمدن ایفا نموده است. با توجه به کاربردی بودن فقه سیاسی، این علم تلاش کرده است که در نوعی تعامل با دیگر علوم زیربنایی تا حد امکان نظام سیاسی مقتدر و کارآمد و منطبق با اسلام را در جامعه به وجود آورد. طبیعی است که این علم دارای امکانات و محدودیت‌هایی هم بوده است، که به‌صورت اجمال به آن اشاره می‌کنیم. البته در این نوشتار برای مراعات اختصار بیشتر به مواردی اشاره می‌شود که فقه سیاسی نوسلفیه خواستار اصلاح آنان شده است.

۱. تأکید بر اهمیت اجتماع با محوریت نظام سیاسی

مهم‌ترین شرط لازم برای شکل‌گیری یک تمدن، وجود جمعیتی قابل‌توجه از انسان‌هاست که در ذیل یک نظام اجتماعی پیشرفته باهم همکاری نمایند. میزان وابستگی افراد به اجتماع و پذیرش نظامات جامعه نقش مهمی در ثبات و تعمیق این ارتباطات دارد. وجود روایات و فتاوی بسیار مبنی

بر اهمیت اجتماع و عدم جواز خروج از آن یقیناً یکی از عوامل پایداری اجتماع امت اسلامی در گستره عظیم جغرافیایی آن بوده است. این تأکید تا حدی است که اصولاً اهل سنت، خود را «اهل السنه و الجماعه» می نامند. یعنی اجتماع اکثریت مسلمانان در ذیل نظام سیاسی و لزوم تبعیت از این نظام و حاکم آن یکی از ارکان فکر اهل سنت بوده و اصولاً معیار حقانیت اندیشه اهل سنت است. (علیخانی، ۱۳۹۰، ص ۴) چنانچه در حدیث مشهور حدیفه که با عبارات مختلف در قالب احادیث مکرر در کتب اهل سنت آمده چنین آمده: «قال: تلزم جماعة المسلمين وإمامهم» (بخاری، ۳۶۰۶) در اختلاف میان امت، لازم است انسان تابع جماعتی که بر محور رهبر و خلیفه مسلمانان شکل گرفته است، باشد. و همچنین در این کتابها دهها حدیث با این مضمون وجود دارد که «مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِيراً فَمَاتَ إِلاًّ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» یعنی هرکس یک وجب از جماعت مسلمین فاصله بگیرد، همانا به مرگ جاهلیت مرده است. (بخاری، ص ۶۵۳۱)

واضح است که علی‌رغم این ویژگی مثبت، افراط در آن‌هم تبدیل به یک چالش شده و موجب شده تا در عمل اقلیت مصلح و معترض به وضع موجود نتواند قیام کرده و آن را اصلاح نماید.

۲. سایه‌نشینی قدرت سیاسی و مشروعیت بخشی به آن

همانگونه که بیان شد، یکی از محوری‌ترین بنیادهای یک تمدن، شکل‌گیری یک جامعه بزرگ بشری ذیل یک نظام فکری و سیاسی برای مدت طولانی است. و شرط کلیدی چنین جامعه‌ای پذیرش مشروعیت سیاسی آن توسط آحاد جامعه است. فقه سیاسی اهل سنت با پذیرش نظام سیاسی موجود و مشروعیت دینی بخشی به اقتدار سیاسی حاکم سهم بسیار مهمی در این عرصه ایفا کرده است. در نتیجه در این نظام، قاضی القضاة و مفتی اعظم و شیخ الاسلام و به‌نوعی تمام مناصب دینی همگی توسط خلیفه یا نهادهای قدرت انتخاب شده، و مسلمانان باید نظام دینی را که سیاست را تأیید می‌کند بپذیرند. (طرطوسی، ۱۹۹۲م، ص ۱۰) و عالمان مخالف جور و ستم قدرت موجود، به‌نوعی منزوی یا سرکوب شده‌اند. (مسجدجامعی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۲) این امر سبب شده است که نظام دینی اهل سنت به توجیه نظام قدرت متمایل شده و در مرور زمان عملاً در خدمت قدرت قرار بگیرد. در نتیجه، تقریباً هیچ حکومتی بر اساس چارچوب‌های از پیش طراحی شده فقهای اهل سنت شکل نگرفته، و در مقابل تقریباً همه نظام‌های سیاسی در جهان اهل سنت و خلفا و سلاطینی که به قدرت رسیده‌اند به‌نوعی مشروعیت یافته و قدرت فقاقت را در خدمت نظام خویش احساس کرده‌اند. (رشیدرضا،

۱۹۹۰، ج ۵، ص ۲۱۷)

۳. تأکید بر امنیت و جلوگیری از شورش

یکی از مهم‌ترین قواعدی که در فقه اهل سنت شکل گرفته و عامل ثبات نظامات سیاسی بوده است، بحث تقدم امنیت بر تمام کارویژه‌های نظام سیاسی است. به نوعی اکثریت قریب به اتفاق فقهای اهل سنت، قیام علیه حاکم ظالم یا عادل را باعث ناامنی دانسته، و بالطبع محکوم کرده‌اند. حدیث منسوب به پیامبر ص که «شصت سال تحمل حاکم جائز بهتر از یک‌شب بدون سلطان است» (ابن تیمیه، السیاسة الشرعية، ۴۱۸ق، ص ۱۳۰) به وضوح بیان‌گر این جهت‌گیری سیاست دینی است. آنان قیام علیه حکام جور را بزرگترین شر و بزرگترین فتنه در حیات جامعه بشری تا ابدالدهر تلقی کرده و قائل به حرمت عقلی و شرعی آن هستند. (مسجدجامعی، ۱۳۸۵، ص ۲۷۰) البته علی‌رغم ایجاد ثبات در جامعه، واضح است که این نظریه به‌عنوان ابزاری در دست حکام جور و ظلم قرار گرفته و هر مخالفی را به شدت سرکوب کرده‌اند.

۴. همزیستی با دیگر مذاهب اسلامی

اختلاف نظر در امور دینی یکی از ویژگی‌های همه مؤمنان به ادیان مختلف می‌باشد. اما اگر این اختلاف نظرها درست مدیریت نشود باعث درگیری میان افراد جامعه می‌شود. در فضای اهل سنت، وجود اختلاف نظر بین بزرگان دین از صحابه گرفته تا فقها، امری تقریباً پذیرفته شده‌ای بوده و اجمالاً بین مذاهب مختلف نوعی تساهل ممدوح شکل می‌گیرد. (قرضاوی، ۴۲۲ق، ص ۸۷) در نتیجه همه مذاهب اسلامی ذیل قدرت خلیفه به حیات دینی و اجتماعی خویش می‌پرداخته‌اند. هرچند گاه این اختلافات با توجه به ضعف حکومت در مدیریت جامعه، عملاً از کنترل خارج شده و سبب جنگ‌های داخلی هم می‌شده است. مانند شورش‌های بسیار حنابله در بغداد علیه دیگر مذاهب، یا موج‌های شیعه‌کشی در اقصا نقاط جهان اسلام. اما این اختلافات در مجموع در وضعیت ثبات جامعه و حاکمان کارآمد چندان بحران‌زا نبوده است. به حدی که در بخش اعظم تاریخ اهل سنت این مذاهب اجمالاً باهم زندگی کرده و شیعیان هم علی‌رغم حکومت جور دیدن این خلفا، اجمالاً در مناطق شیعه‌نشین زندگی قابل قبولی داشته و نوعاً مانند دیگر اهل سنت حامی امنیت و رفاه کلیت جامعه اسلامی بوده‌اند. از این رو اجمالاً این امر را باید یکی از مزایای فقه سیاسی اهل سنت دانست.

۵. آزادی عقل عرفی در سیاست و انزوای عالمان دینی

هرچند اهل سنت حسن و قبح عقلی را رد کرده و نوعاً با عقل در عرصه کلام موافق نبوده‌اند، اما در عرصه اجرای احکام و سیاست‌ورزی به‌گونه‌ای دیگر عمل کرده‌اند. زیرا یکی از قواعد بسیار مهم فقه اهل سنت، بحث اعلم بودن امت در امور دنیا از پیامبر می‌باشد. این قاعده از حدیث مشهور عایشه از پیامبر (ص) اصطیاد شده که، عایشه مدعی است که پیامبر (ص) فرموده است «اتم فی امور دنیاکم اعلم» (نیشابوری، ۶۲۷۷) رشید رضا در یک مقاله احادیث بسیاری با این مضمون را ذکر کرده و آن را از ویژگی‌های برجسته دین دانسته است. (رشیدرضا، ۲۰۱۵، ج ۲۶، ص ۶۲۰) محمد عبده هم با تمسک به همین حدیث نظام سیاسی را مربوط به امت دانسته که با عقل خویش آن را به سامان می‌کنند. (عنایت، ۱۳۶۳، ص ۱۵۰-۱۶۰). از این رو امت در امور دنیا و از جمله اداره جامعه و سیاست از پیامبر اعلم شده، و هر حاکمی با عقل خویش نظام جامعه را اداره می‌کرده است. فارغ از توهین محض بودن این روایت به پیامبر ص و متهم کردن ایشان به عدم درک بدیهیات زراعت در حجاز و از سویی عدم استفاده از ظرفیت‌های بزرگ اسلام برای اداره جامعه، اما این قاعده سبب شده است که حاکمان اسلامی با تکیه بر عقل امت اسلامی نظام‌های سیاسی شکل دهند که در نوع خود بی‌نظیر باشند. قدرت مدیریت خلیفه دوم، سبب شد که بخش‌های بزرگی از جهان توسط مسلمانان فتح شود. هرچند در دوره بنی‌امیه به خاطر نوعی تعصب جاهلی عربی، جامعه اسلامی چندان به‌صورت مطلوب اداره نمی‌شد، اما باز فتوحات ادامه پیدا کرد. اما در دوران بنی‌عباس با کمک گرفتن آنان از وزرای بزرگ فارس و ترک، پایه‌های بزرگ تمدن اسلامی مستحکم شده و زمینه‌ساز قرون طلایی چهارم و پنجم شد. در این بین مسأله جدی این بود که فقه سیاسی با آزاد گذاشتن عقل عرفی در اداره این تمدن، و عدم مزاحمت برای آن، زمینه چنین ترقی بزرگی را فراهم آورده بود. نظام فقهی در این دوره فقط به توجیه قدرت و نظامات مدیریتی آن اقدام کرده و وزارت‌ها و نهادهای مختلف خلافت توجیهات دینی پیدا کردند. کتاب‌های نظام الحکم مآوردی و جوینی به‌وضوح توجیه بخش نظامات موجود در عصر عباسی می‌باشند. (سنه‌وری، ۲۰۰۸، ص ۱۷۵) فقها علی‌رغم پذیرش نظام قضا، چندان در مناصب اجرایی قرار نگرفته و متهم به ضعف مدیریتی بوده‌اند. تا جایی که ابن خلدون معتقد است که «العلماء بین البشر ابعدهن عن السیاسه و مذاهبها» «عالمان دین در میان انسان‌ها و نسل بشر پرت‌ترین انسان‌ها از فهم سیاست و مباحث سیاسی هستند.» (ابن خلدون، ۲۰۰۴، ج ۴، ص ۶۱) از این رو اکثریت قریب به اتفاق حاکمان اهل سنت از فقها نبوده‌اند.

۶. ساختارمند دیدن نظام فهم دین

هماهنگ بودن نظامات مختلف در یک جامعه، یکی از بنیادهای شکل‌گیری یک تمدن است. از این رو اگر دین یکی از محورهای اصلی فعالیت‌های اجتماعی شود، نظام‌مند بودن فهم دین بسیار مهم خواهد بود. این که جامعه با یک تفسیر مشخص از دین روبرو بوده و همه بر اساس آن عمل نمایند. درهم ریختن نظام فهم دین سبب تکثر اجتهادات و اختلافات دینی در جامعه شده و عملاً وحدت رویه جامعه را دچار اختلال می‌نماید. با توجه به حکومتی بودن فقه اهل سنت، فقه سیاسی اهل سنت هم اقتضائات چنین نظامی را پذیرفته و بر اساس نظام اجتهاد و تقلید در اهل سنت، جامعه ملزم به پذیرش فتاوی مفتیان حکومتی بوده است. از این رو اجتهادات دیگر علما، عملاً در عرصه جامعه حضور نداشته و جامعه رویه دینی مطلوب حکومت را دارا بوده است. (مسجدجامعی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۲) هرچند متأسفانه خلفا از این ابزار سوءاستفاده کرده، و برای کنترل مذهبی جامعه، از سویی فقط نظریات علمی موافق قدرت را نشر داده و از سویی باب اجتهاد را مسدود کرده و تقلید از میت را الزامی نمودند. چنین رویه‌هایی به مرور سبب رکود در اندیشه دینی و سیاسی جوامع اسلامی شده و زمینه‌های انحطاط تمدن اسلامی را فراهم آورد.

ج. اصلاحات نوسلفی فقه سیاسی و بحران‌های آن

اندیشمندان نوسلفی در نگاهی عام، با آب‌وتاب فراوان پیشرفت‌های گذشته جهان اسلام را مدیون اسلام حقیقی عصر سلف صالح دانسته و وضعیت بحران‌زده فعلی جهان اسلام را محصول اسلام موجود و انحرافات آن از اسلام واقعی صدر اسلام دانستند. در نتیجه وظیفه اصلی خویش را اصلاح آن اعلام کردند. آنان در بعد فقه سیاسی با تأکید بر چالش‌های مزبور سعی کردند که نظام فقه سیاسی اهل سنت را اصلاح نمایند. اما مسئله این است که به خاطر فقدان دانش کافی نسبت میراث اسلامی و عدم بصیرت لازم در شناخت جوامع اسلامی و نیازهای آنان، علی‌رغم اصلاحات جزئی، این جوامع را دچار بحران‌های عمیق دینی و سیاسی نموده‌اند. این رویکرد در صورت گسترش در جهان اسلام سبب تضعیف هر چه بیشتر جوامع اسلامی و عدم امکان احیاء تمدن اسلامی خواهد شد. مهم‌ترین این اقدامات را در چند مسئله نشان داد.

۱. اجتماع‌ستیزی برای اصلاح آن

نوسلفی‌گرایان، با توجه به مشکلات متعدد جهان اسلام، چاره این مشکلات را در اصلاح اعتقادی و عملی جوامع اسلامی دیده‌اند. اما مسأله اصلی این است که اکثریت مردم دارای فرهنگ دینی سنتی بوده، و طبیعی است که به‌سادگی اعتقادات خود را رها نکرده و به خاطر فقدان جایگاه علمی و دینی این مصلحان! نظرات آنان را نپذیرند. اصولاً تغییرات این‌چنین در جامعه، نیازمند زمان، قدرت علمی و اقناعی کافی و تدبیر فوق‌العاده است. و الا جامعه سنتی مدعیان اصلاح را بدعت‌گذار تلقی کرده و با آن‌ها بشدت برخورد خواهد کرد. اما متأسفانه الگوی اعتقادی این جریان به اصطلاح روشنفکر، مذهب سلفیه می‌باشد. مذهبی که در طول تاریخ چندان خوشنام نبوده و عملکرد مطلوبی هم نداشته است. این مذهب در طول تاریخ با سخت‌گیری مذهبی و تکفیر دیگر عالمان و مذاهب اهل سنت و برخورد‌های تند و خشن به اسم امر به معروف و نهی از منکر زمینه درگیری داخلی و جنگ‌های مذهبی را فراهم آورده است. در چنین فضایی نوسلفی‌گرایان به‌نوعی با رویگردانی از سنت جماعت‌گرایی و محافظه‌کاری اهل سنت، اعتقادات اکثریت جوامع اسلامی را تخطئه کرده و خلاف اسلام خوانده و این جماعت اسلامی را مسلمان‌نما و مسلمان‌اسمی و خرافه‌زده و بدعت‌گرا نامیده و خواهان اصلاحات عمیق در فرهنگ اسلامی شدند. ادبیات تند و به‌نوعی ساختارشکن سیدجمال و عبده و مریدان آنان، به‌نوعی زیر سؤال بردن کلیت جامعه اهل سنت می‌باشد. سیدجمال در مرثیه‌ای برای اسلام و مسلمانان چنین می‌نویسد: «این همان دین قویم صدر اسلام است. که متأسفانه امروزه جز اسمی از آن یاد نمی‌شود و جز عباراتی از آن خوانده نمی‌شود.» (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۱، ص ۱۱۵) عبده و رشیدرضا هم در این‌بین سنگ تمام گذاشته، و مدعی می‌شوند که اعتقادات اسلامی امروز مسلمانان «ام‌الفساد» و علت اصلی تمام بدبختی مسلمانان می‌باشد و مسلمانان تا این اعتقادات را دارند، به هیچ پیشرفتی نخواهند رسید. (رشیدرضا، ۲۰۱۰، ج ۱، ص ۸۰۵) آنان مسلمانان را پست‌ترین امت‌های جهان تصویر کرده، که به «اسفل‌السافلین» سقوط کرده‌اند؟! به‌گونه‌ای که درجایی که مسلمانان با پیروان دیگر ادیان چون مسیحیت، یهودیت یا حتی مشرکان همزیستی دارند، مانند اروپای شرقی یا هند، مسلمانان بدترین و پست‌ترین انسان‌های آن جوامع هستند؟! (همان) و از میان این امت پست، از همه بدتر علمای اسلام هستند و همین علمای اسلام در برابر هر برنامه پیشرفتی مقاومت کرده و آن را بی‌اثر می‌سازند! (همان، ج ۳، ص ۲۴۱) آنان در ادامه این رویکرد، جامعه امروز مسلمانان را جامعه جاهلی خطاب کرده و حتی یک‌قدم فراتر رفته مدعی شدند که جاهلیت امروز جوامع اسلامی

به مراتب از جاهلیت مردم عربستان عصر پیامبر ص بدتر است؟! (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۲۰۹) یا این که عبده بعد از بازگشت از اروپا اعلام کرد که «به غرب رفتم اسلام دیدم و مسلمان ندیدم و به شرق آمدم مسلمان دیدم و اسلام ندیدم.» (الدسوقی، ۲۱۱۲، ص ۱)^۱ این ادبیات هرچند تصریح در تکفیر جوامع اسلامی ندارد، اما به صورت ضمنی مسلمانان را غیرمسلمان عنوان می‌کند. و محوری‌ترین علاقه اجتماعی اهل سنت را تضعیف می‌کند. در نسل‌های بعد این ادبیات تکمیل شده تا این که سید قطب رسماً جوامع اهل سنت را یکجا جامعه جاهلی، و جوامع کفر خطاب می‌کند. (قطب، ۱۳۹۳، ص ۶۹) او همه این جوامع جاهلی را رسماً دارالکفر نامید. (قطب، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۲۶۱) و شاگردان او با تشکیل گروهک‌های جهادی رسماً وظیفه خود را نابودی این جامعه جاهلی و ایجاد جامعه دینی عنوان می‌کنند. زیرا این جوامع عملاً مرتد شده‌اند و باید مانند خلیفه اول باید به جنگ مردان شتافت. (الخطیب، ۲۰۱۴) (التمیمی، ۲۰۰۷، ص ۷۹) و این یعنی بحران سازی جماعت به اصطلاح مصلح برای امت که پایه‌ای‌ترین اصول فقه سیاسی اهل سنت؛ مانند محور بودن جماعت و اجتماع، مشروعیت حکومت‌های مستقر، ضرورت حفظ امنیت جامعه و همزیستی پیروان مذاهب اسلامی را در هم می‌ریزند. ساده‌سازی دین و صدراسلام پنداری امروز

نگاه نوسلفیه به سیاست نگاه ساده‌انگارانه و غیرتخصصی است. از این رو آنان مباحث سیاست را تخصصی تلقی نکرده و اصلاح امور سیاسی را بسیار سهل تصویر می‌کنند. این نگاه ساده‌انگارانه سلفیه به سیاست، به دین هم سرایت کرده و آنان سخت در پی ساده‌سازی دین هستند. زیرا فهم افراد از جامعه در فهم مباحث اجتماعی دین بسیار مهم است. مباحث اجتماعی به نوعی موضوعات احکام شرعی این باب بوده و در همان سطح فهم می‌شوند. به میزانی که یک موضوع سخت و پیچیده تصویر شود، طبیعتاً حکم آن هم پیچیده تلقی شده و برعکس موضوعات ساده احکام و راه‌حل‌های ساده دارند. سلفیه در ادامه نگاه ساده‌انگارانه خویش به جامعه، در حد جامعه بسیط عصر پیامبر (ص)،

.....
۱. انتساب این جمله به سید جمال مشهور است. اما نگارنده مستندی برای آن در ادبیات سید جمال نیافته است. اما شیخ محمد عبده شاگرد برجسته او چنین جمله‌ای را در بازگشت از کنفرانسی دینی در سال ۱۸۸۱م. در فرانسه بیان کرده است. عاصم الدسوقی، «اسلام بلا مسلمین.. و مسلمون بلا اسلام». جمله بسیار خطرناکی که علاوه بر تکفیر ضمنی جهان اسلام، اثبات مسلمان واقعی بودن تمدن غربی بود. این جمله برای قریب به یک قرن جمله محوری روشنفکران غرب‌گرا بوده است. آنان که می‌خواستند میراث اسلامی را فدای غرب کنند، و در برابر مقاومت مسلمانان، غربی‌ها را مسلمان واقعی تصویر می‌کردند.

خواهان ساده کردن احکام دین در همان سطح هستند. آنان در این راستا با تأکید بر احادیثی چون «لایصلح امر اخر هذه الامه الا بما صلح اولها» (اسعد، ۲۹۰) «امر این امت در آینده اصلاح نمی‌شود، مگر باهمان روشی که در ابتدا اصلاح شد.» چاره کار در بازگشت به همان سنت و سیره می‌پندارند. و در این راستا با استفاده از روایات و احادیث مختلف سعی می‌کنند پیچیدگی‌های جامعه امروز و فرق‌های اساسی آن را با عصر پیامبر انکار کنند. عدم توجه به این پیچیدگی‌ها و تفاوت‌ها سبب می‌شود که آنان بسیاری از ارکان اجتماعی فقه سیاسی اهل سنت را ویران نمایند.

۲. جاهلی نامیدن مسلمانان و تکفیر آنان

واضح است که مخاطب مستقیم پیامبر(ص) اعراب عصر جاهلیت بودند، و آنان نوعاً مشرک یا اهل کتاب بودند؛ درحالی که مخاطب این مصلحان جوامع اسلامی بوده که اکثریت آنان مسلمان‌اند. سلفیه برای پوشاندن این فرق، به‌نوعی تطبیق عصر پیامبر بر صدر اسلام شده و با آب‌وتاب عصر امروز را دوران جاهلیت خطاب می‌کردند. آنان با جعل اصطلاح «جاهلیت قرن بیستم»، تمامی غیرمسلمانان و مسلمانان را جاهلی خطاب کرده و حتی وضعیت امروز جهان اسلام را به مراتب بدتر از جاهلیت عصر پیامبر خطاب کردند.

آنان به تکیه و تکرار بسیار احادیثی چون «الاسلام بدأ غریبا و صار غریبا» و «ستفروق أمتی علی ثلاث وسبعین فرقة واحدة فی الجنة، وثنتان وسبعون فی النار» به‌نوعی با ادبیات تکفیر در سطوح مختلف مسلمان را کافر قلمداد می‌کنند. حال یا مانند امثال سید جمال و عبده، آنان را مسلمان اسمی، و بخوانید در حقیقت کافر، می‌نامیدند، یا این که یک‌قدم فراتر رفته و واقعاً همه را علنی تکفیر کرده و احکام فقهی کافر را بر آنان جاری می‌دانند. واضح است که تکفیر اکثریت مسلمانان، یعنی ویران کردن مهم‌ترین رکن اندیشه اهل سنت یعنی «جماعت» و بعد سنت جهاد با کفار و جنگ داخلی و ...

۳. غیر اسلامی و جهل نامیدن علوم اسلامی

یکی از تفاوت‌های واضح بین مسلمانان دنیای امروز و اعراب عصر جاهلیت این است که امروزه بخش وسیعی از مسلمانان و علی‌الخصوص علمای اسلامی نوعاً دارای تحصیلات بالا و علوم اسلامی و غیر اسلامی گسترده می‌باشند، که با مردم بی‌سواد عصر جاهلیت قابل مقایسه نیستند. مخاطب پیامبر ص این چنین مردمی بودند، درحالی که مخاطب این مصلحان مردمی دیگر هستند. آنان در ابتکاری جالب مدعی همسانی این دو جامعه شده و از اساس جمیع علوم مسلمانان را کالعدم و جهل و

جهالت محض نامیدند. به این صورت که آنان مدعی شدند که این دانش قرآنی و حدیثی و کلامی و ... این عالمان اسلامی هیچ ارتباطی با قرآن و سنت واقعی پیامبر ص نداشته و این اسلام و فرهنگ اسلامی موجود را در حقیقت کفر نامیدند. در نتیجه یک عالم اسلامی که عمری قرآن و حدیث و تاریخ اسلام خوانده و تفسیر و تدریس کرده است، در واقع از اسلام و قرآن هیچ نمی‌داند. و او هم باید مانند یک عرب جاهلی بی سواد از صفر شروع کرده و مانند صدر اسلام، باید قرآن را محور هدایت او و کل امت اسلامی قرار داده و جمیع علوم اسلامی سنتی را باید رها کرد.

با چنین رویکردی به دین، سیدجمال و عبده با تأکید بر قرآن در تبلیغ و فهم دین، به نوعی سعی می‌کردند که دیگر علوم اسلامی و حتی مباحث تفسیری علمای سابق را کم‌رنگ نمایند. (رشیدرضا، ۱۹۹۰، ج ۱، ص ۱۶). به گونه‌ای که مبنا را در مباحث دینی بر قرآن گذاشته شده و در تفسیر و فهم قرآن اصولاً چندان به حدیث و به اقوال سائر مفسرین کاری نداشتند. زیرا در همان نگاه صدر اسلام پنداری آنان مدعی شدند که، امروز هم باید قرآن را مانند صدر اسلام فهمید. در صدر اسلام قرآن با زبان عربی بر پیامبر ص نازل شده و صحابه با همان فهم بسیط دین را می‌فهمیدند و هیچ نیازی به این علوم جدید نداشتند. و این علوم دینی، کلام، فلسفه و عرفان و ... همه ساخته نسل‌های بعد امت اسلامی هستند و از قضا به جای این که باعث رشد و دقت فهم دین باشند، مانع فهم قرآن و سنت شده‌اند. (عبدالحمید ۱۹۸۳، ص ۳۴) در ادامه چنین رویکردی، رشیدرضا مدعی شد که اصولاً مشکل جهان اسلام این است که کسی که دین را می‌خواهد بفهمد، باید سال‌ها در دانشگاه‌هایی چون الازهر و الزيتونه و ... درس بخواند. زیرا که علوم اسلامی بشدت توسعه پیدا کرده است. در حالی که در صدر اسلام یک اعرابی در یک جلسه دین را می‌فهمید؟! و باید دین به همان سادگی صدر اول برگردد! این بسط در اعتقادات و احکام دین را از شریعت سهله و سمحه بودن، خارج کرده است.

«الخروج بالدين عن سداخته بتوسعهم في الواجبات العينية وصعوبة الكتب بحيث صارت الحنيفية

السمحة التي كان يتلقاها الأعرابي من صاحب الشريعة في مجلس واحد لا يمكن أن يعرفها

الإنسان إلا في سنين طويلة، ولا سيما إذا كان له عمر آخر.» (رشیدرضا، ۲۰۱۵، ج ۳۶، ص ۷)

و این ادعای رشیدرضا از اعجاب عجائب است. چگونه یک اعرابی در یک جلسه چندساعته می‌تواند همه احکام اسلام و همه اعتقادات اسلامی را بیاموزد؟!

او با پر خطا خواندن این سیره جدید در فهم دین، فهم ساده اعریبان صحابی را معیار فهم دین می‌داند و در صورت اختلاف علمای اسلام با اقوال صحابه، معیار صحت دین، فهم آنان است.

(رشیدرضا، ۲۰۱۵، ج ۳، ص ۱۱) البته لازم به تذکر است که علی‌رغم چنین رویکردی، رشیدرضا یک رویکرد سلفی هم به دین داشته و سعی می‌کرد که قرآن را در چارچوب اندیشه ابن تیمیه و سلف صالح بفهمد.

اما سید قطب در این نظریه، یک گام فراتر رفته و به تلقی ایدئولوژیک از دین روی آورد. از این رو او با قرآن بسندگی و رد تمامی دیگر علوم، خواهان نگاهی عمل‌گرایانه به دین بوده و عملاً هر نوع تعمق فلسفی، کلامی و حتی علمی را درباره قرآن منکر شد. او با تکفیر تمام علوم اسلامی از فلسفه و کلام و عرفان و حتی علوم قرآنی... خواهان بازگشت به قرآن و «انحصاری بودن منبع معرفت» در قرآن می‌شود. (قطب، ۱۳۹۳، ص ۹) بعد یک رتبه بالاتر رفته و مدعی می‌شود اصولاً قرآن کتاب عمل است، و نباید زیاد خوانده شود، زیرا صحابه ده‌آیه ده‌آیه قرآن می‌خواندند و تا ده آیه اول را عمل نمی‌کردند دوباره قرآن نمی‌خواندند. قرآن خواندن به نیت فراگیری علم و پژوهش در معارف آن اساساً غلط است. بلکه کسی که با نیت عمل قرآن می‌خواند، خودبه‌خود این معارف را از قرآن کسب می‌کند. (همان، ص ۲۴) گویی که این آیات چنان واضح هستند که تمامی مشکلات و معضلات جامعه را می‌توانند حل کنند. در نتیجه هیچ نیازی به تأمل در شیوه حکومت در جامعه و دیگر مسائل لازم نیست. مهم این است که یک جمعی قرآن را محور کار خود قرار دهند و با تکفیر جامعه، از آن روی گردان شده و از آن هجرت نمایند. و بعد چون پیامبر ص به جهاد با کفار برخیزند. با جهاد در راه خدا و تزکیه نفس خودبه‌خود تمام معارف الهی و دنیوی را به آن‌ها الهام می‌کند!! شکری مصطفی که از همراهان سید قطب بود، بعد از اعدام سید قطب گروه «تکفیر و هجرت» را تأسیس کرده و بر همین مبنا به جنگ با مردم و دولت مصر رفت. و البته نتیجه هم واضح بود، ایجاد بدعت‌ها و ادعاهای عجیب در دین، چند ترور کور و بعد دستگیری و اعدام! (عبدالقادر، ص ۷۶-۷۷) و البته متأسفانه با نابودی این گروه، این فکر مشتعل‌تر شده و چندین گروه دیگر با همین سنت «تکفیر و هجرت و جهاد» به وجود آمدند. امروزه این گروه‌های تکفیری چون، القاعده، داعش، جیش الاسلام، سپاه‌صحابه و ... با تکفیر اکثریت اهل سنت و همه شیعیان، نظام امنیت‌گرا و جامع‌گرای فقه اهل سنت را ویران کرده و زمینه جنگ‌های داخلی خونینی را به وجود آورده‌اند.

۴. شعار اجتهاد و درهم ریختن نظام فهم دین

یکی از معضلات اندیشه نوسلفیه، پنهان شدن یک اندیشه جامد و کهنه در پس شعارهای

نوگرایانه است. بیان شد که انسداد باب اجتهاد، سبب شده بود که نظام فقهی اهل سنت دچار نوعی توقف در گذشته شود. نوسلفیه با شعار انفتاح باب اجتهاد، می‌خواستند که این نظام فقهی را روزآمد و با مقتضیات زمانه هماهنگ نمایند. چنانچه سیدجمال و عبده، انسداد باب اجتهاد را یکی از عوامل انحطاط تمدن اسلامی دانستند. اما فقدان ارائه سازوکار مشخص برای اجتهاد، و همزمان شعار عقل‌گرایی و تبعیت از سلف صالح، سبب شد که آنان دچار نوعی تضاد در اندیشه شوند. آنان مدعی بودند که مسلمانان به خاطر رویکرد عقلانی و دقیقی که داشته‌اند دین را درست فهمیده و به همین خاطر با تبعیت از دین حق پیروز می‌شدند. از این رو امت اسلامی برای دستیابی به همان پیشرفت‌ها باید به همان شیوه عقلانی و مترقی سلف صالح دین را بفهمد. و معضله اصلی هم همین‌جا بود که آنان درک غلطی از سنت سلفیه داشتند. زیرا سنت سلفیه سنتی به شدت عقل‌گریز و حتی عقل‌ستیز بود. اصولاً نهضت احمد بن حنبل در برابر عقل‌گرایی معتزله شکل گرفته بود. او اولاً، نگاه منفی به درک عقل و تمسک به عقل در اندیشه دینی داشت. و از این رو با عقل‌گرایی معتزله بشدت مخالف بود. زیرا او عقل ممدوح را عقل اولیاء الهی می‌دانست و عقل افراد عادی را تحت تأثیر شهوات دانسته و بی‌ارزش می‌دانست. همه معارف دینی عقلی بودند، اما عقل اولیاء الهی نه عقل مردم شهوت‌پرست عادی! بنابراین باید برای فهم دین، به فهم صحابه مراجعه شده و از آنان تقلید می‌شد. ثانیاً، او معتقد بود که در مباحث دینی نباید اجتهاد کرد، بلکه باید تابع محض جریان حدیثی صحابه بود. ثالثاً، او علاوه بر مخالفت با اجتهاد و عقل‌گرایی، اصولاً مخالف پرسش، بحث و طرح کردن مباحث جدید و اختلافی بود. یعنی علاوه بر این‌که قائل به تقلید از سنت حدیث‌گرایان صحابه بود، مخالف طرح مسأله جدید هم بود.

در چنین فضائی رشیدرضا با تأکید بر سنت سلف صالح، مدعی است که این سنت عقلی است و تمام تلاش خود را صرف توجیه عقلی نظریات احمد بن حنبل و .. می‌کند. در نتیجه عقل سلفیه اسیر و خادم اندیشه‌های احمد بن حنبل می‌گردد. (حنفی، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۲۲) شعار عقل‌گرایی، آزاداندیشی و مدرن‌سازی دین از یک‌سو و تطبیق این آرمان‌ها بر سنت عقل‌ستیز، منجمد و متعصب مذهب سلفیه، حاصلی جز درهم ریختن نظام فهم دین و ایجاد تضاد در نوسلفیه نداشت.

۱-۴. شعار آزاداندیشی با تحریم پرسش

نوسلفیه، یکی از مهم‌ترین مباحث دین را آزاد کردن اندیشه و بازخوانی متون دینی برای استنباط

جدید و مدرن از احکام دین عنوان کرده‌اند. اما در عمل با تمسک به یکی از اصول سلفیه، پرسش‌های جدید در علم کلام و به‌گونه‌ای در علم فقه را تحریم کردند. این امر سبب می‌شود که اندیشه دینی نه فقط مقید به تقلید از فهم سلف صالح شود، بلکه اساس اندیشه هم زیر سؤال رفته و در نتیجه جامعه دچار انجماد در نظام اعتقادی شود. مشهورترین جمله در این باب پاسخ مالک بن انس است، که وقتی از او دربارهٔ آیهٔ شریفه «الرحمن علی العرش استوی» سؤال شد او چنین جواب داد: «الاستواء معلوم والکیف مجهول والإیمان به واجب والسؤال عنه بدعه» «معنای استواء معلوم است و کیفیت آن مجهول و ایمان به این آیه واجب و سؤال از آن بدعت است» (مقدسی، ۲۰۰۰، ص ۱۱)

در ادامهٔ این رویکرد رشیدرضا مدعی است که قبل از اکمال دین خداوند دستور داده بود که سؤال نکنید، بعد از اکمال دین که به طریق اولی نباید سؤال پرسید و مردم را به حرج افکند:

زیرا ماقبل از اکمال دین از سؤال در امور مبهمه نهی شده بودیم. زیرا خدای متعال می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُؤُكُمْ) (المائدة، ص ۱۰۱) این حرمت سؤال قبل از اکمال دین بود، آیا بعد از اکمال دین چنین سؤالاتی حرام مؤکد نمی‌باشند؟ ولی ما علمای اسلام به این اوامر و نواهی تمسک نکرده و شروع به طرح مسائل جدید و اختراع احکام جدید نمودیم. تا جای که دین کنونی اسلام چندین برابر دینی است که بر پیامبر نازل شده است و مردم مسلمان را در عسر و حرج انداخته است.» (رشیدرضا، ۲۰۱۵، ج ۴، ص ۱۶۱)

در نتیجه این بسط فقه و پاسخ‌های فقها به این پرسش‌ها همه مخالف دین بوده است. در بحث کلامی هم به تبع احمدبن حنبل به شدت مخالف سؤالی است که پاسخ آن را صحابه نداده باشند. و معتزله را به خاطر این کار سخت سرزنش و متهم به بدعت می‌کند. (رشیدرضا، ۲۰۱۵، ج ۴، ص ۵۱)

۲-۴. درک غلط از اختلاف در فتوا و مبارزه با آن

یکی از مشکلات جدی سلفیه و نوسلفیه در فهم دین، عدم درک درست منشأ اختلاف فتوا و اختلاف در مدیریت می‌باشد. اینان بر این انگارند که نصوص دینی معنای واضح و روشنی دارد، و اختلاف در آن‌ها یا ناشی از خطاهای ساده در فهم الفاظ متون است، یا ناشی از خباثت و تحریف دین است. آنان با تمسک به آیهٔ شریفه «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ» (۶، ۱۵۹) بشدت اختلاف در فتوا و عقیده و حتی اختلاف در مدیریت را مذمت کرده و حرام می‌دانند. و چارهٔ آن را

آیه شریفه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (۴، ۵۹) یعنی تمسک به کتاب خدا و سنت پیامبر در اختلافات می‌داند. گویی که امکان ندارد، دو نفر انسان مؤمن و باتقوا و متخصص در فهم دین با مراعات اصول و قواعد عقلانی فهم متون در فهم کتاب و سنت، یا در مدیریت یک جامعه باهم اختلاف داشته باشند؟! جالب این‌که رشیدرضا در بحث مجلس اهل حل و عقد، که قرار است هم اختلافات فتوایی را سامان دهد و هم برای امور جاری مدیریتی قانون تصویب کند، در صورت اختلاف نظر اعضا، پذیرش نظر اکثریت را به شدت رد کرده و مدعی است که از کجا معلوم که حق با اقلیت نباشد. بلکه خداوند متعال در آیه «و ان تتبع اکثر من فی الارض لیضلک عن سبیل الله» مدعی است که اصولاً تبعیت از اکثریت غلط است. بنابراین باید طبق آیه شریفه «تنزع..» باید به قرآن و سنت مراجعه کرده و با پیدا کردن نظریه درست، اختلافات را حل کرد. گویی که عالمان دینی و بزرگان سیاسی عضو این مجلس بدون مراجعه به قرآن و حدیث نظر داده و اکنون جمعی باید تازه به قرآن و حدیث مراجعه کنند و نظریه قرآنی را کشف نمایند؟! با چنین تلقی‌ای از فهم دین، او مدعی می‌شود: «اصولاً قرآن زمینه اختلاف ندارد اگر نیت‌ها صحیح باشد» یعنی اگر امت نظرات مختلف را رها کرده و با صدق نیت به کتاب و سنت و آثار صحابه رجوع کنند، هیچ اختلافی نه در فتوا و نه در اجرا وجود ندارد!! از این رو او مدعی می‌شود که «بیشتر این بحث و جدل و رد و انکار علما در مسائل دینی، ناشی از هوای نفس است... و همانگونه که غزالی در کتاب احیاء علوم دین گفته است، «سبب اصلی در اختلافات و مجادلات فقهای اسلام، تلاش برای کسب منصب قضاوت بوده است» (رشیدرضا، ۲۰۱۵، ج ۴، ص ۵۱)

واضح است چنین رویکردی به فهم دین اصولاً عقلانیت فهم را زیر سؤال می‌برد. زیرا برخلاف نظر رشیدرضا و همفکرانش، نه تنها متون قرآن همگی صریح نیستند، بلکه خود قرآن بر متشابه بودن بعضی از آیات تصریح دارد. و خداوند متعال تفسیر این مشکلات را به اهل تخصص و «الراسخون فی العلم» واگذار کرده است.^۱ و اصولاً اختلاف در فهم متون دینی و علی‌الخصوص امور اجرایی، امری کاملاً عقلانی و مرسوم بوده است، و خود صحابه به کرات در فهم متون دینی و مباحث اجرایی، دچار اختلاف و حتی زدوخورد و جنگ می‌شدند. این ایده‌آلی و آرمانی اندیشیدن در مورد متون دینی

۱. واضح است که پذیرش نظریات تخصصی اهل علم، با نظریات غیر تخصصی و عامیانه و بی‌منا و غیر منطقی افراد غیر متخصص کاملاً متفاوت است. از این رو در اسلام فقط نظریات تخصصی یعنی اجتهادات و فتوای مجتهدین پذیرفته شده و نظرات و قرائت‌های ادعایی افراد غیر متخصص فاقد ارزش اعلام شده است.

و مدیریتی ثمره‌ای جز درهم ریختن نظام استنباط احکام و مدیریت جامعه نخواهد داشت. اصولاً عقلای عالم مجالس تخصصی را برای همین امر تشکیل می‌دهند. مثلاً، در شورای پزشکی، فرض بر این است که چند پزشک که در یک مسأله پزشکی اختلاف نظر دارند به شور نشسته و بعد از عدم توانایی آنان در وحدت نظریه، اکثریت آراء را بهترین راه در کشف نظریه صحیح می‌دانند. زیرا نظریه‌ای که تعداد بیشتری متخصص آن را می‌پذیرند قاعداً باید از نظریه‌ای که اقلیتی از اهل تخصص آن را قبول دارند به واقعیت نزدیک‌تر باشد. در امور فقهی و سیاسی هم فرض بر این است که کسانی که عضو یک شورا هستند، همه قواعد دینی و عقلانی تصمیم‌گیری را رعایت کرده‌اند اما باز به نظریه واحد نرسیده‌اند. از این رو اکثریت در شورا، راه‌حل عقلانی برای کشف نظریه صحیح‌تر می‌باشد. و این امر با نظریه اکثریت مردم در امور غیرتخصصی کاملاً متفاوت است. و تمسک به این آیه شریفه در واقع خطایی واضح در تطبیق این قاعده عقلانی محسوب می‌شود. عدم درک این نکته کار را به جایی می‌رساند که سید قطب مدعی می‌شود اصولاً، قرآن به تنهایی برای فهم دین کافی است. نه حتی همه آن، بلکه آیاتی چند از آن برای فهم دین کافی است، البته به شرط خلوص نیت؟! بعد بافهمی کج و معوج از چند آیه قرآن تمام مخالفان خود را از علمای اسلام در طول تاریخ و تمام مسلمانان را به عدم فهم دین و کفر و ارتداد متهم کرد. در ادامه این روش اتباع او به تشکیل گروه‌های جهادی پرداخته‌اند، که در سدد اجرای حکم مرتد بر همه مسلمانان جوامع اسلامی شده‌اند. (قطب، ۱۳۹۳، ص ۲۴) و جالب این که در مواجهه با دیگر مدعیان فهم دین، آن‌ها را به بی‌تقوایی و تبعیت از هوای نفس متهم می‌کنند. زیرا هر شخصی در این مبنا، مدعی است که اگر دیگران دین داشته باشند، مانند من می‌اندیشند. و چون نمی‌اندیشند، پس معلوم است که بی‌تقوا و بی‌دین‌اند؟!

۳-۴. حرمت تقلید و رواج خود اجتهادی

یکی از اختلافات مشهور در جهان اسلام، اعم از شیعه و اهل سنت، بحث اجتهاد بوده است. مجتهدان با وضع قواعد اصول فقه سعی کرده‌اند که به روایات نظام منطقی و اجمالاً معقول داده و با رد احادیث ضعیف یا جمع روایات متعارض، فتوای خود را از مجموعه روایات استنباط کنند. در نتیجه افرادی که فاقد تخصص در اصول فقه و روایت‌شناسی بودند، لازم بود به اهل تخصص یعنی مجتهدان مراجعه نموده و اصطلاحاً تقلید نمایند. در قرن چهارم، با دستور خلیفه باب اجتهاد منسوخ شده و همه علمای اهل سنت موظف به استنباط احکام مسائل جدید در چارچوب نظام

اجتهادی ائمه اربعه شدند. در برابر روش مجتهدان، نوع محدثین و اخباری‌گرایان مخالف اجتهاد بوده و اصرار داشتند که از چارچوب روایات خارج نشده و فقط عین روایات را به‌عنوان فتوا نقل نمایند. آنان با هرگونه تأویل و نظام‌مند کردن عقلانی روایات مختلف و گاهاً متضاد، مخالف بودند. تا حدی که مشهور است که ابن حنبل در یک مسئله به خاطر وجود روایات مختلف به هفت گونه فتوا داده است. از این رو آنان با رد اساس تقلید و اجتهاد، این کار را به‌شدت مذمت کرده و با ادبیاتی گاه تکفیری عمل مجتهدان را مخالفت با قرآن و روایات می‌نامیدند. آنان در این زمینه کتاب‌های بسیاری هم نگاشته‌اند. مانند «ایقاز هم الولی الابصار للاقتداء بسید المهاجر والانصار» نوشته صالح فلانی، «بغیه المستفید فی الرد علی من انکر الاجتهاد من اهل التقليد» از امام شوکانی، رساله تحریم تقلید از ابن تیمیه و ابن قیم؛ و حتی محمدبن عبدالوهاب و بسیاری از اتباع او در ادامه این سنت، رساله‌هایی در رد تقلید نگاشته‌اند. (پاکتچی، ۱۳۹۰، ص ۹۳) جالب این‌که اخباریون شیعه هم با نظام اجتهاد و تقلید مخالف بوده و کتب متعددی در این باب نگاشته‌اند.

در دوران جدید نوسلفیه هم خواستار افتتاح باب اجتهاد و لزوم احیاء حیات عقلی در امت اسلامی شدند. اما متأسفانه به جای ترویج نظام اجتهاد و تقلید صحیح با اساس تقلید مخالفت کرده و با شعار بازگشت به سلف صالح، آنان ناخواسته به تدریج در باتلاق سلفیه افتادند. یعنی سنتی عقل‌ستیز که مخالف اساس اجتهاد و تقلید و منادی تقلید از سنت حدیث‌گرایان حنبلی شدند. سنتی که به‌جای اجتهاد در احادیث، با اصرار تمام خود را مقلد محض سلف صالح می‌داند. در نتیجه این منادیان اجتهاد و عقل‌گرایی، دچار تقلید مضاعف شدند. تقلید از مقلدان! نه مجتهدان. از این رو از همان کورسوی تقلید از مجتهدان عقل‌گرا هم محروم شدند.

رشیدرضا با تمسک به آیات نهی مشرکان از تبعیت کورکورانه از پدرانشان، مدعی شد که تقلید هم از این باب بوده و تبعیت از غیر معصوم حرام است. «إن الله تعالی ذم التقليد، ونعی علی أهله «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتِدُونَ» (رشیدرضا، ۲۰۱۵، ج ۴، ص ۵۱) او در مقاله مناظره مقلد و مصلح در ادامه ادبیات تند سلفیه، بشدت با اهل تقلید برخورد کرده و آنان را به انواع تهمت‌ها می‌نوازد. «هرکس اجتهاد را رد کند، همانا حجت خدا را رد کرده است.... و چه ظلم و جنایتی از این بزرگتر که این جهال در حق اسلام روا داشته‌اند، درحالی‌که آنان خود را علماء اسلام می‌نامند.» (رشیدرضا، ۱۹۹۰، ج ۶، ص ۳۴۷). او درجایی دیگر این علما را جیره‌خوار سلاطین، منافق، برادران شیطان و ... می‌نامد. (رشیدرضا، ۱۹۹۰، ج ۲، ص ۳۰۳) و (قرضاوی، ۱۴۱۵ق، ص ۹۰)

این لزوم اجتهاد همه افراد به همراه ساده‌سازی دین در حد فهم اعراب عصر جاهلیت، و غیرقابل اختلاف دین قرآن، سبب شد که نسلی از مسلمانان به وجود آیند که همه خود مجتهد بوده و فهم هیچ عالمی برای آنان حجت نباشد. و از سویی هرگونه مخالفت با خود را ناشی از بی‌تقوایی، جهالت مخالفان، شرک و .. قلمداد نماید. بنابراین با تشکیل یک گروه جهادی، و اعلام کفر تمام مخالفان خودش به جنگ تمامی آن‌ها برود! جالب این‌که این اعلام شرک و کفر شامل دیگر گروه‌های جهادی تکفیری هم شده، و آنان با تمام شدت و حدت در حال جهاد با یکدیگر هستند. چه رسد به گروه‌های غیر سلفی؟!

۵. تعصب شدید و عدم تساهل با دیگر مذاهب

یکی از ویژگی‌های مهم رویکرد نوسلفیه، اعتمادبه‌نفس بالای آنان نسبت به اعتقاداتشان می‌باشد. (جلبی، ۱۹۸۳، ص ۱۰ و ۲۱) و (سلیم، ۲۰۰۶، ص ۳۴) این اعتمادبه‌نفس بالا به حدی می‌رسد که آنان معتقدات خویش را واضح مطلق دیده و منکران و منتقدانشان جاهل، بی‌منطق، و متعصب تلقی می‌شوند. طبیعی است که چنین روحیه‌ای در یک گروه در جامعه چیزی جز تعصب بحران‌ساز نخواهد بود. حاصل چنین تعصبی عدم پذیرش دیگران به‌عنوان مسلمان عاقل و عالم بوده و نتیجه‌ای جز درگیری و بحران در جامعه نخواهد داشت.

از سویی تأکید بسیار بر احادیث دال بر وحدت فرقه ناجیه و اهل جهنم قطعی بودن تمامی فرق، این اعتمادبه‌نفس کاذب را در آنان تشدید می‌کند. (التمیمی، ۲۰۰۷، ص ۳۸) و این همان مصیبتی است که زمینه اندیشه‌های تکفیری و بعد نابود کردن جماعت مسلمین خواهد شد.

۶. تلقی غلط از قانون و قانون ستیزی

یکی از معضلاتی که در میان بسیاری از گروه‌های سلفی وجود دارد، نوعی قانون ستیزی است. علت این امر را باید عدم درک درست سران نوسلفیه از قانون دانست. امثال رشیدرضا و بعد گروه‌هایی چون اخوان المسلمین و شاخه‌های جهادی آن، اصولاً قانون حکومتی را پدیده‌ای در برابر شرع دانستند. و اصولاً قانون را موضوع بشر دانسته و مدعی شدند که وضع قانون به معنای جعل حکم توسط انسان بدعت بوده و عامل به آن حکم به «غیر ما انزل الله» کرده و کافر است. از این‌رو از نظر بسیاری از آنان اصولاً قوه مقننه در حکومت اسلامی بی‌معنا بوده و دموکراسی مخالف اسلام است.

ابن تیمیه حکومت تاتار را به خاطر این که به «یاسا» عمل می‌کردند تکفیر می‌کند. و این را مصداق «حکم الجاهلیه» یا «غیر ما انزل الله» خطاب می‌کند. (کوناکاتا، ص ۲۲۱) بسیاری از نوسلفیه هم اصولاً نوشتن قانون اساسی را کفر دانسته و در نتیجه شعار اخوان المسلمین «القرآن دستورنا» قرآن قانون اساسی ماست می‌باشد. از این رو نهبانی و زلوم با تلقی تساوی قانون خرد و شرع، مدعی‌اند که قانون‌گذاری فقط از آن خداست. و به همین خاطر دموکراسی و تشکیل پارلمان از اساس مخالف اسلام می‌باشد. (زلوم، ۲۰۰۲، ص ۳۰)

و واضح است که این تلقی به خاطر عدم فهم معنای قانون صورت گرفته است. زیرا جعل قانون در کشوری مانند جمهوری اسلامی ایران، به معنای جعل قانون در ذیل احکام الهی می‌باشد. به این معنا که قوانین نظام تطبیقات کلی احکام شرعی برای اداره جامعه می‌باشند. و به تعبیر حضرت امام ره مجلس شورای اسلامی در واقع مجلس برنامه‌ریزی می‌باشد. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۴۴)

۷. ساده‌اندیشی سیاسی و آرمان‌زدگی

نوسلفیه بر محوریت آرمان‌شهر پنداری صدر اسلام و دوران سلف صالح شکل گرفته است. این خوانش از سلف صالح که با نوعی ساده‌بینی و غیرواقع‌گرایی تاریخی همراه است، در تحلیل‌های اجتماعی آنان هم وارد شده و سبب می‌شود که آنان درک واقع‌بینانه‌ای از عالم سیاست زمانه خویش نداشته باشند. این ضعف به میزانی که بر سلف صالح تأکید می‌شود، تشدید می‌گردد. زیرا سبب می‌شود که این جریان‌ات بخواهند با عقلانیت سلف صالح یا روش‌های صدر اسلام جامعه امروز را اداره نمایند. متأسفانه این اندیشه در میان نسل‌های مختلف نوسلفی تشدید شده و مرور زمان موفقیت سیاسی آنان را کمتر و خطاهای آن‌ها را بیشتر کرده است. معضله‌ای که سبب از دست رفتن آزاداندیشی عقلانی مدیران اهل سنت شده است.

۷-۱. سید جمال و سیاست اتحاد بی بنیاد

در نسل‌های اول این جریان، سید جمال فکر می‌کرد که علت شکست جهان اسلام تفرقه است و بعد با چند طرح ساده می‌خواست جهان اسلام را متحد نماید. «پس شرق! شرق! تمام ذهن و فکرم را برای تشخیص بیماری و درمان آن اختصاص دادم. دریافتم که کشنده‌ترین مرض آن، مرض تفرقه و تشتت آراء آن، و اختلاف آن‌ها در اتحاد و اتفاق آن‌ها در اختلاف است.» (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۱،

ص ۱۱۵)

او برای حل این مشکل، با راه‌حل‌های دیپلماتیک، تمام تلاش خویش را به کار بست، تا جهان اسلام را علیه استعمارگران متحد کند. او می‌خواست، که جهان اسلام را تحت خلافت عظمای عثمانی باهم متحد نماید. (عمار، ۱۹۹۰، ص ۵۹) اما با توجه به عملی نشدن این برنامه، در دوره‌ای تلاش کرد، مجلس شورایی از علمای اسلامی، به محوریت خلافت عثمانی ایجاد کند، تا آنان جهان اسلام را متحد نمایند. طرحی که با پشتوانه دربار عثمانی شروع شد، و چندین نامه هم به علمای مختلف جهان اسلام نگاشته شد. اما به دلیل عدم استقبال از آن توسط علما و حکومت‌های مختلف مسکوت رها شد. (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۱، ص ۱۲۶)

اما فارغ از نکات مثبت زندگی سیدجمال و تلاش‌های او برای اتحاد جهان اسلام، چند نکته قابل تأمل وجود دارد. اولاً تحلیل او از علت انحطاط جهان اسلام و ارجاع آن به مسأله اتحاد کار ناممکن بود. زیرا هرچند اگر کشورهای اسلامی اگر باهم متحد می‌شدند، ممکن بود در جنگ‌ها پیروز شوند، ولی معضله اصلی پابرجا بود. زیرا اولاً هرکدام از کشورهای اسلامی در گذشته خود به‌تنهایی حریف کشورهای غربی بودند، چنانچه آقامحمدخان قاجار توانست روس‌ها را شکست داده و تا نزدیک مسکو پیش‌برود. یا عثمانی‌ها تا قرن‌ها سلطان بلامنزاع غرب بودند. بنابراین اقتدار گذشته امت اسلامی چندان به اتحاد نیاز نداشت. و اساساً نظام داخلی این کشورها در قیاس با غرب عقب‌افتاده و غیرکارآمد بود. اما فارغ از اشتباه بودن اصل این نظریه، این امر قابل اجرا هم نبود. زیرا واضح است که امکان ندارد جوامعی که قرن‌ها باهم اختلاف داشته‌اند، به‌راحتی باهم متحد شوند. علی‌الخصوص در دورانی که دشمنی قوی چون انگلیس علیه چنین اتحادی فعالیت کرده و سعی در ایجاد تفرقه بین آن‌ها دارد. و از آن سخت‌تر دست برداشتن صدها شاهزاده از مقامات حکومتی موجود و آرزوهای دور و دراز خود و سپردن قدرت به دست یک شخص چون خلیفه عثمانی که مطلقاً شخصیت محبوبی نبوده و بسیاری از حاکمان کشورهای مختلف اسلامی به‌شدت از او متنفر بوده و به‌نوعی خواستار گریز از حوزه نفوذ او بودند. و از آن عجیب‌تر درخواست او از علمای شیعه برای اسقاط حکومت قاجار و وابسته کردن تنها دولت شیعه به دولت عثمانی است. (صفائی، ج ۱، ۱۳۶۳، ص ۲۱) اندیشه‌هایی که واضح بود به شکست انجامیده و او در نامه‌ای حسرت‌آلود از فعالیت‌های سیاسی خویش ابراز پشیمانی می‌کند. که چرا تمام بذره‌های اصلاح خود را در شوره‌زار دربارهای فاسد کاشته است. (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۸، ص ۱۵۲) جالب این‌که آخر الامر او با اتهام دست‌داشتن در قتل ناصرالدین شاه از سوی ایرانیان مورد تعقیب قرار گرفته و در عثمانی هم به دلیل حمایت از

جدایی طلبی‌های خدیو مصر از عثمانی مورد غضب خلیفه عثمانی قرار گرفت و بعد از تحمل یک دوره حصر خانگی در کاخ آستانه با مرگی مشکوک از دنیا رفت. (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۶، ص ۱۹۴-۱۹۷)

۲-۷. عبده و تربیت بدون سیاست

بعد از او عبده با مایوس شدن از افراط سیدجمال در سیاست، در تفریطی آشکار یکباره از سیاست رویگردان شد. او با ادبیاتی عجیب مدعی شد که سیاست فکر و دین و علم را مقهور خویش کرده و از شر لفظ سیاست و مشتقات آن به خدا پناه برد. «إن السیاسة تضطهد الفکر أو الدین أو العلم .. أعود بالله من السیاسة، ومن لفظ السیاسة، و من معنی السیاسة، و من کل طرف یلفظ من کلمة سیاسة و من کل خیال یخطر ببالی من السیاسة، و من کل ارض تذکر فیها السیاسة، و من ساس و یسوس و سائس و مسوس» «پناه می‌برم به خدا از سیاست، از لفظ سیاست، از معنی سیاست، از هر حرفی از کلمه سیاست که به زبان آید و از هر خیالی که درباره سیاست در ذهنم خطور کند و از هر سرزمینی که درباره سیاست در آن صحبت شود و از هر شخصی که درباره سیاست صحبت کند یا آموزش ببیند یا دیوانه یا عاقل شود و از کسی که کار سیاسی کرده یا می‌کند و از هر سیاست کننده و سیاست شونده‌ای.» (عبده، ۱۹۷۰، ص ۸۳۷)

حال او با چنین رویگردانی از سیاست می‌خواست با تربیت دینی، جهان اسلام را اصلاح نماید. غافل از این که نهاد تربیت هم بخشی از جامعه است و امکان ندارد که یک بخش از جامعه بدون هماهنگی با دیگر بخش‌ها و علی‌الخصوص سیاست پیش برود. زیرا تربیت نیازمند طرح‌های کلان علمی و اخلاقی و وجود مربیان عالم و کارآمد و فضای تربیتی و رسانه می‌باشد. درحالی که در این عرصه نه یک نظریه تمام وجود داشت و نه نهادهای دیگر با نظریات او موافق بودند. زیرا او با داشتن تفکرات سلفی‌گرایانه در اعتقادات و رویکردهای علم‌گرایانه در مباحث اجتماعی سخت موردانتقاد علمای سنتی و اقطاب صوفی و بعضی از نهادهای قدرت بود. از این رو علی‌رغم این که او با وساطت لرد کرومر، سفیر انگلستان در روسیه، به ریاست الازهر رسید اما طبیعی بود که طرح‌های او بدون هماهنگی با قدرت و سیاست به جایی نرسند. در نتیجه او هم در اواخر عمر با تأسف از نتایج زحمات خویش، الگوی محمد بن عبدالوهاب را در اصلاح امت اسلامی پسندید. «تنها جنبش انقلابی و هابی به اصلاح حقیقی دست زد؛ زیرا ریشه‌های مسائل را به درستی یافت و به ضرورت بازگشت به اصل

اسلام و اصلاح معتقدات و اخلاقیات مسلمانان پی برد» (پاکتنچی، ۱۳۹۰، ص ۳۲۷). یک انقلاب دینی که ابتدا دین جامعه را اصلاح کرده و بعد به اصلاح در دیگر ابعاد جامعه پردازند. و این چنین بود که جریان روشنفکری مصلح، الگوی مطلوب خویش را متحجرتترین و تفرقه افکن ترین مذاهب اهل سنت قرار داد؟!

۳-۷. رشیدرضا و الگو کردن وهابیت

بعد از عبده، رشیدرضا با درک این مهم که تربیت جامعه در سطح عمومی بدون داشتن تشکیلات و کادر اجتماعی و سیاسی عملاً غیرممکن است به تدریج از نظریات او عبور کرده و در عرصه سیاسی هم فعالیت کرد. اما تلاش های او هم مانند اسلافش یکی بعد از دیگر شکست خورد. او هم می خواست خلافت عثمانی محور جهان اسلام باشد، که نشد. در ادامه او سخت در پی احیاء خلافت اسلامی عربی بود و در این زمینه کتاب «الخلافة العظمی» را نگاشت. طرحی که از جهات مختلف ناقص و غیرقابل اجرا بود. علی الخصوص نظریه «اهل حل و عقد» او که بنیاد نظریه او بوده و هیچ تعریف روشنی از آن ارائه نکرده و هیچ سازوکار مشخصی برای اجلاس آن ارائه نکرد. (رشیدرضا، ۱۹۹۰، ج ۵، ص ۱۹۹) بعد از شکست پروژه خلافت اسلامی، او هم به تدریج به ایده استادش رسید که گام اول و خشت اول برای اصلاح جامعه، اصلاح دینی است. و در این راه سراغ آل سعود و وهابیت رفته و میراث اجمالاً عقل گرای سیدجمال و عبده را نثار وهابیت و آل سعود کرد. او حکومت آل سعود را احیاء کننده خلافت راشده و بهترین حکومت بعد از خلفاء راشدین نامید و بعد از چندین سال ارتباط محکم با آنان و تبلیغ وهابیت، آخر الامر جانش را هم در بدرقه امیر سعودی از دست داد. (رشیدرضا، ۱۹۹۵، ص ۴۹)

۴-۷. اخوان المسلمین و تلاطم سیاسی

شاگردان رشیدرضا و علی الخصوص اخوان المسلمین هم در چنین گردابی گرفتار بوده اند. آنان هم با برنامه هایی ساده می خواستند که جامعه را به صورت بنیادین اصلاح نمایند. درحالی که نه توان علمی آن را داشتند و نه توان مدیریتی کافی را. حاصل چنین رویکردی به جامعه، سیاست های پاندولی اخوان المسلمین بود که روزی با حکومت های اسلامی هم پیمان و روز دیگر دشمن بودند. (عنایت، ۱۳۶۲، ص ۱۵۹) و هرگز نتوانستند خود را به عنوان یک جریان و حزب قوی در اداره جامعه به اهل سنت اثبات نمایند. و آخرین مصداق آن هم شکست آنان در جریان انقلاب اخیر مصر می باشد.

۷-۵. گروه‌های جهادی و اصلاح زوری جهان اسلام

نسل جهادی اخوان یعنی سیدقطب و اتباع او بدترین این جماعت در عرصه ساده پنداری اصلاح امت محسوب می‌شوند. آنان در ادامه نگاه تکفیری خود به امت اسلامی، در کمال سادگی می‌خواهند با تشکیل یک جامعه اسلامی کوچک از مؤمنان، چونان عصر پیامبر ص، مدینه‌ای ساخته و بعد با چند حرکت نظامی ساده، دولت‌های به‌ظاهر اسلامی را سرنگون کرده و چون صدر اسلام همه مسلمانان را تابع اندیشه‌های خویش نموده و بعد دولت‌های غیرمسلمان را هم تسخیر نمایند! حاصل چنین فکری شکل‌گیری گروه‌های جهادی است که کلیت جوامع اسلامی را کافر تلقی کرده و وظیفه خود را جنگ با آنان اعلام نماید. و حاصل آن‌هم واضح است، جنگ و ناامنی و کشتار و ترور مسئولین دول اسلامی و در ادامه مسلمانان بی‌گناه و در آخر شکست و اعدام سران این گروه‌ها و بدنام کردن اسلام و مسلمین!!

نتیجه‌گیری

فقه سیاسی اهل سنت نقش مهمی در شکل‌گیری و بسط تمدن اسلامی داشته است. این فقه با تأکید بسیار بر حفظ جامعه بر محور حاکم و لزوم تبعیت از او و علی‌الخصوص پذیرش نظرات مفتیان او در احکام دین، سبب تثبیت و تقویت نظام سیاسی در جامعه اسلامی شده است. و از سویی با تأکید مضاعف بر جایگاه آن، دست حاکمان را برای تدبیر جامعه اسلامی باز گذاشته است. هرچند متأسفانه این تأکید بر اقتدار و امنیت، سبب سوءاستفاده حاکمان نالایق شده و حاکمان مستبد و فاسق و ظالم را بر جامعه حاکم کرده است. اما به قدرت رسیدن حاکمان لایق و قدرتمند در دوره‌هایی چون اوایل خلافت عباسی، یا دوران آل‌بویه و سامانیان و غزنویان، و حتی در دوران بعضی از سلاطین عثمانی و گورکانی توانستند تا حدودی از ظرفیت‌های تمدنی اسلام استفاده نمایند. طبیعتاً در دوران حاکمان نالایق، از ظرفیت فقه سیاسی اهل سنت سوءاستفاده شده و فقه سیاسی ابزار استبداد خلفا و سلاطین فاسق و فاجر شده است. نوسلفیه، به‌عنوان جریانی اصلاحی سعی کرده است که زمینه‌های اعتقادی چنین احکامی را از بین برده و نظام سیاسی‌ای چون نظام خلافت راشد را بر جامعه اسلامی حاکم نماید. اما متأسفانه به خاطر سوءفهم احکام اسلامی، و علی‌الخصوص صدر اسلام پنداری دنیای امروز، عملاً جامعه را از بسیاری از مزایای فقه سنتی اهل سنت محروم کرده و مشکلات عدیده و اساسی دیگری بر آن ایجاد کرده است. سلفیه با تأکید بسیار بر اسلام واقعی، تمام جوامع اسلامی و

غیر اسلامی را جاهلی خطاب کرده، در نتیجه دیانت اکثریت امت اسلامی را زیر سؤال برده و تلویحاً یا تصریحاً آنان را نامسلمان و کافر خطاب می‌کند. از سویی تلقی ساده‌انگارانه از سیاست و دیانت سیاسی، سبب آرمان زدگی و تدابیر خام سیاسی شده که عملاً تدبیر جامعه را دچار اختلال کرده و از سویی سبب پروژه عجیب ساده‌سازی دین هم شده است. ساده‌سازی که منجر به تعطیلی بخش عظیمی از علوم اسلامی، چون فلسفه، کلام، تفسیر، فقه و ... شده و عملاً همه علمای اسلام جاهل و فاسق تلقی خواهند شد. حاصل چنین رویکردی به دین خوداجتهادی جوانانی است که متعصبانه خود را چون اصحاب پیامبر(ص) تلقی کرده و وظیفه خود را هجرت از این جامعه جاهلی دیده‌اند. بعد از تشکیل مدینه کوچکی از مؤمنان، برای بسط توحید در عالم به مبارزه با جوامع به‌ظاهر اسلامی برخاسته و به نابودی آنان همت گماشته‌اند. حاصل چنین اندیشه‌هایی جز خشونت، ترور، جنگ داخلی و ویرانی تمدن اسلامی چیز دیگری نخواهد بود.

منابع

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبد الحلیم، (۱۴۱۸هـ) *السیاسة الشرعية*، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۲۰۰۴)، *مقدم ابن خلدون*، دار یعرب، بیروت.
۳. ابوذر مظاهری، *افق تمدنی آینده انقلاب اسلامی*، ۱۳۲.
۴. اسعد، قاسم، *ازمه الخلافه و الامامه*.
۵. الافغانی السید جمال‌الدین، (۲۰۰۲م)، *آثار الکامله*، ج ۱-۹، با تحقیق سیدهادی خسروشاهی، مصر.
۶. الأفغانی و عبده، العروة الوثقی، (۱۹۷۰م)، *دار الكتاب العربی*، بیروت.
۷. البخاری محمد بن إسماعیل بن إبراهيم بن المغيرة، (بی تا، بی جا)، *صحیح بخاری*.
۸. پاکتچی، احمد و هوشنگی، حسین، (۱۳۹۰)، *بنیادگرایی و سلطه*، تهران، دانشگاه امام صادق(ع).
۹. التمیمی، ابي عمر محمد، (۲۰۰۷م)، *السیاسة الشرعية*، دار الجبهه.
۱۰. الشاوی، توفیق محمد، (۱۹۹۴م)، *الشوری اعلى مراتب الديمقراطيةيه*، الزهراء بلاعلام العربی، قاهره.

۱۱. جلیبی، خالص، (ط ۱۹۸۳م)، *فی النقد الذاتی*، ضرورة النقد الذاتی للحركة الإسلامية، بیروت، مؤسسة الرسالة.
۱۲. حنفی، حسن، (۱۹۸۸)، *من العقیده الی الثورة*، دار التنویر، بیروت - لبنان.
۱۳. الخطیب، معتز، (۲۰۱۴) تنظیم الدولة الاسلامیه، الأحد، ۲۳ نوفمبر. <http://studies.aljazeera.net>
۱۴. خمینی، روح الله، (۱۳۷۹)، *ولایت فقیه*، چاپ دهم، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۵. الدسوقی، عاصم، (۲۳ اکتبر ۲۰۱۲)، «إسلام بلا مسلمین.. ومسلمون بلا إسلام»، مجله «یوم السابع»، قاهره.
۱۶. رشیدرضا، سیدمحمد، (۱۹۹۵)، *رسائل السنه و الشیعه*، مکتبه شامله، کویت.
۱۷. رشیدرضا، سیدمحمد، (۱۹۹۰م)، *تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)*، در ۱۲ جلد، الهیئه المصریة العامه، مکتبه الشامله، کویت.
۱۸. رشیدرضا، سیدمحمد، (۲۰۱۵م)، *مجله المنار*، (کامله ۳۵ مجلدا)، مکتبه الشامله، کویت.
۱۹. سبحانی، جعفر، (۱۳۹۲)، *سلفی گری در آئینه تاریخ (۲)*، قم، توحید.
۲۰. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۰)، *وهابیت مبانی فکری و کارنامه عملی (۱)*، انتشارات امام صادق (ع)، قم.
۲۱. زلوم، عبدالقیوم، (۲۰۰۲)، *نظام الحکم فی الاسلام*، منشورات حزب التحریر.
۲۲. سلیم أرقه دان، صلاح الدین، (۲۰۰۶ م)، *تقییم عام للفقه السیاسی الإسلامی*، المجلس الأروبی للأفتاء و البحث، اسطنبول.
۲۳. سنهوری، عبدالرزاق احمد، (۲۰۰۸ م)، *فقه الخلافه و تطورها*، بیروت، موسسه الرساله.
۲۴. صفائی، ابراهیم، (۱۳۶۳)، *رهبران مشروطه*، انتشارات جاویدان، تهران، چاپ سوم.
۲۵. طرسوسی، نجم الدین، (۱۹۹۲م)، *تحفه التبرک فی ما یجب ان یعمل فی الملک*، دار الطباعه و النشر، بیروت.
۲۶. عبدالقادر، ابوفارس محمد، (۱۹۹۹م)، *الفقه السیاسی عند الامام حسن البنا*، دار البشیر، طنطا.

۲۷. علیخانی، علی اکبر و همکاران، (۱۳۹۰)، اندیشه متفکران مسلمان جلد اول، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول. <http://rasekhoon.net>
۲۸. عماره، محمد، (۱۹۹۰)، *الاعمال الكامله لجمال الدین الافغانی*، مصر دارالکتب العربی.
۲۹. عمید زنجانی، عباسعلی، (۱۳۶۲)، *فقه سیاسی*، جلد ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷، عنایت حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، تهران.
۳۰. عنایت، حمید، (۱۳۶۳)، *سیری در اندیشه سیاسی عرب*، تهران، سازمان کتابهای جیبی.
۳۱. فرمانیان، مهدی، (۱۳۹۴)، *تاریخ تفکر سلفی گری از آغاز تا عصر حاضر*، قم، انتشارات دار الاعلام لمدرسه اهل البیت.
۳۲. فرمانیان، مهدی، (۱۳۹۵)، *سلفیه از گذشته تا حال*، انتشارات ادیان، قم.
۳۳. قرضاوی، یوسف، (۱۴۲۲ق)، *السیاسه الشرعیه فی ضوء نصوص الشرعیه و مقاصدها*، ناشرون بیروت.
۳۴. قرضاوی، یوسف، (۱۴۱۵ق)، *الصحوه الاسلامیه بین الجحود و التطرف*، دارالصحوه، قاهره .
۳۵. قطب، سید، (۱۳۹۳ق)، *نشانه‌های راه*، ترجمه «معالم فی الطریق»، محمود محمودی، مرکز نشر اندیشه اسلامی. www.ghotb@gmahl.com
۳۶. محسن، عبدالحمید، (۱۹۸۳)، *جمال الدین الافغانی المصلح المفتری علیه*، موسسه الرساله، بیروت.
۳۷. مسجد جامعی، محمد، (۱۳۸۵)، *زمینه‌های تفکر سیاسی در قلمرو تشیع و تسنن*، قم، نشر ادیان.
۳۸. المقدسی، ابن قدامه، (۱۴۲۰هـ - ۲۰۰۰م)، *لمعه الاعتقاد*، ج ۱، وزاره الاوقاف، ریاض.
۳۹. نیشابوری، مسلم بن حجاج، (بی تا، بی جا)، *صحیح مسلم*.